

گلشن عشق

شاعر: علی محمد غلامی نتاج



شاعر: علی محمد غلامی نتاج

ویراستار و ناظر چاپ: میثم رنجبر

طراح جلد و صفحه آرا: علیرضا رضایی

خوشنویس: خسرو شیرچی | تذهیب: ذبیح الله شیرچی

چاپ اول: ۱۴۰۰ | تیراژ: ۱۰۰ نسخه

ISBN: 978-622-6249-96-6 | قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

سرشناسه: غلامی نتاج، علی محمد، ۱۳۴۰.

عنوان و نام پدیدآور: کوک عشق / شاعر علی محمد غلامی نتاج؛ ویراستار و نظر جانی میثم رنجبر.

مشخصات نشر: بابل: اکسر قلم، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص: ۲۱/۵x۱۴/۵ س.م.

شماره: ۶۶-۹۶۴۹-۶۲۲-۹۷۸-۴۵۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴ | موضوع: ۲۰th century -- Persian poetry

رده بندی کنگره: PIR۳۵۵

ردہ بندی دیوبی: ۱/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۷۷۵۲۵ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نشانی: بابل، خیابان مدرس، رسولی ۲۴ (ماکان سابق)،

نرسیده به بنیاد علمی حریری، نبش ابن سینا ۶

تلفن: ۰۱۱۳۲۳۲۵۹۴۹

• ۹۱۱۲۱۷۰۸۵۰ : همراه:

www.exireghalam.ir

فهرست اشعار

۱۱. پیشگفتار
۱۵. نور هستی؛ بگویم اولش نام خدا را
۱۶. یاد تو؛ نور والایی شدی در این جهان
۱۷. ساغر عشق؛ نخوان بلبل که ناله کم نباشد
۱۸. دست مهر؛ بسی دست به دست هم داده ایم
۱۹. مهر مادر؛ رسیدم یک شبی از راه خسته
۲۱. درخت علم؛ درختی که پیوسته پُر حاصل است
۲۲. خیاط دل؛ بسی رنج بردم در این نیم قرن
۲۳. دلتنگ؛ دلم تنگ است و غمگین در پی دلداری می گردم
۲۴. جوهر هستی؛ ز بهر کار باشد رنج بسیار
۲۵. توکل؛ عصایم را بگیرم بین دستم
۲۶. فرصت؛ چو هر پاره گرتو ندوزی به دست
۲۷. ساقی؛ چو مست خرابات میخانه ام

- ۲۸ گنج مقصود! قسم بر صاحب این هردو عالم
 ۲۹ روزگار! اگر سخت گیرد به تو روزگار
 ۳۰ مرهم هم! هی زخم زبان به دلشکسته ننزید
 ۳۱ خواب آرام! شبی را من نشستم تک و تنها
 ۳۲ عیدانه! عید آمد و دل را پاک از غصه ی دیرین کن!
 ۳۳ می ناب! چه می خواهی "علی" دیگر از این تقدیر در پرگار
 ۳۴ عصای سفید! چشم بسته در خیابان، تا نبینی نیست آسان
 ۳۵ مهرنوش! مهرنوشم تا ابد از چشمه ی آب زلال
 ۳۶ عطر عشق! سوئی منزلگاه جانان گشته ایم
 ۳۷ شمع جمع! از این جمع بگویند: به این جمع بیایید
 ۳۸ یک نظر! گردش چشمات بیفتد یک نظر ما را بس است
 ۳۹ نقش عشق! کجائید بیایید که ما در پی یاریم
 ۴۰ سلام! سلام بر تو شعر عاشقانه!
 ۴۱ بهار! گرمی بازارم ببین، در باغ و بستان بهار
 ۴۲ نماز عشق! روز اول که نمازم به رفاقت بستم
 ۴۳ موزن! موزن به الله اکبر که گشت
 ۴۴ نقد وقت! رنج هایی که گذشته پس گذشت
 ۴۵ شمع سحر! من عاشق و دیوانه، دیوانه ترم کردی
 ۴۶ باران! بیار ای ابرآن باران حق را
 ۴۷ رها! تا رهایم پا بر این دنیا گشود
 ۴۸ شکوه عشق! شب و روز مست مستم! چومنی سراغ داری!
 ۴۹ مهر وطن! وطن مهر پدر گردیده بر تن
 ۵۱ فرصت! فرصتی در کار آماده نشد
 ۵۲ غزال! به مه گفتم که ره بندد به خورشید
 ۵۳ مهر و صفا! بین گرداب همین عشق، گرفتار شدم

پیشگفتار

لباسی دوختم بر قامت دل
زیود محنت و تارِ محبت

باباطاهر؛ برشی از قمیس قواره ی عمر

قواره ای به عمر آدمی، به درازای ابدیت و به زیبایی طلوع؛
در همین طلوع طربناک، در روستای سرسبز خراسان محله دیده
ور دنیا شده، در سنه ۱۳۴۰ نامش را "علی محمد" گذاشتند و نام
خانوادگی اش را غلامی نتاج."

حدود ده سال از بهترین دوران عمرش را در این محله ی باصفا
با آیندان و درکا و درخنان متنوع و مال و حشم در کنار دوستان و
هم بازی های کودکانه گذراند. با بازی های خلاقانه آن زمان از
قبیل گردوبازی، چیلک ماربازی، بورده بورده، هفت سنگ، خَرک
جوزموز، فوتبال و... و البته دسته جات سینه زنی و تعزیه گردانی
حاج یحیی عاشوری و... با کلی خاطرات زیبا این خاطرات و آن رسم
و رسومات و رفاقت ها چنان در وجود او آمیخته است که یادآوری آن

ها به خاطر دوری چندساله یک احساس غریبی به شاعر ما می دهد. شاید بخشی از حال و هوای شاعر به دور بودن او از آن همه خاطرات برمی گردد از این رو چشمان شیدای شاعر، هنوز هم در پی خاطرات قدیمی و گذشته روان است.

خیاط عاشق از سن چهار سالگی راهی مکتب خانه شد و سپس در سن پنج سالگی به مدرسه رفته و تا ششم ابتدایی توفیق درس آموزی داشته است. در همان اوان نوجوانی حدود دو سال پیش "استاد آقا جان" برای شاگردی می رفت.

بعد از طی مراحل آموزش مقدماتی و دست ورزی های معمول به تهران رهسپار شد و سپس در سن پنج سالگی به مدرسه رفت و تا ششم ابتدایی توفیق درس آموزی داشته است. در همان اوان جوانی حدود دو سال پیش استاد "آقا جان" برای شاگردی رفت.

بعد از طی مراحل آموزش مقدماتی به دست ورزی های معمول به تهران رهسپار شد و در نزد برادر بزرگترش "استاد جمشید" حدود هفت سال از عمرش را به تلمذ و شاگردی گذراند و بعد از این دوران افتخار همکاری و همیاری را نزد "استاد منوچهر" و "استاد شفیعی" تا به امروز ادامه داد. هر چند این استاد خیاط شاعر ما اکنون استادی زبردست و چابک است اما همیشه خود را مدیون استادان خود می داند که از صفر تا صد تعلیمش را عهده دار بوده اند.

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی

چندین سخن نغز که گفתי، که شنودی؟!

"سهروردی"

ناگفته نماند؛ به قول خیاط شاعر ما؛ "جوهر کار در من همیشه بوده و هست." کار برای او بزرگ ترین تفریح و لذت بوده و عشق به کار

سرلوحه‌ی روزگارش بوده و هست. اگر چه از نظر اقتصادی از صفر شروع کرده بود، لکن بازحمات طاقت فرسا قرابت دارد. بارها و بارها از انگشتانش چون باغبان گل می چیند، دستانش آماج سوزن و خار بوده است. پیش آمده بود از فرط خستگی روی میز خوابش می بُرد و بارها شامش به ناهار وصل می شد.

او هم مثل خطاطان و تذهیب کاران که ساعت ها پای کارشان کمر خم می نمودند، کمرش خم و چشمانش تاری می شد. امید است که برکات نان دست و دلش هر روز افزون تر باد!

او در زیر ویم لحظه های عمر خود رج به رج و تار به تار و چین به چین نقش خیال انگیز شعر را خیاطی نمود. این نشان مهربانی است که خردمندانه حیاط خالی از ادعا را گرامی بداریم. چه خوب است و شایسته که نباید هیچ استعدادی را دست کم گرفت، چون شاید در وی چنان استعداد و بصاعتی باشد که اگر زمینه مساعدت کند، استعداد خود را نشان دهد و این و نه بود که خیلی از بزرگان ادبی در تاریخ به ظهور رسیده اند.

قدر خُسنت جامی صاحب هنر دانست و بس! قیمت گوهر کسی نشناسد الا گوهری